

نقدی بر فرهنگ شاهنامه

غلام محمد طاهری مبارکه (دانشگاه آزاد اسلامی تهران شمال)

سرانجام در بیست و چهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران چشم دوستانان شاهنامه به فرهنگ شاهنامه، به کوشش دکتر علی رواقی، روشن شد. این کتاب به همت فرهنگستان هنر در ۲۲۲۲ صفحه + دویست و هفت صفحه مقدمه و در دو جلد منتشر شده است. مقدمه شامل یادداشت‌هایی با این عنوان‌هاست: «نگاهی به فرهنگ‌های شاهنامه»، «چرا فرهنگ شاهنامه را بر پایه چاپ مسکو فراهم کردیم؟»، «شاهنامه فردوسی، دست‌نویس فلورانس» و «برخی از واژه‌های دشوارخوان شاهنامه».

این کتاب، با همه کوشش‌های مؤلف، کاستی‌های فراوانی دارد که مقاله حاضر چکیده‌وار، با محور قرار دادن دو داستان «رستم و سهراب» و «زال و رودابه» و نیز بررسی «داستان فرود» (در ترکیبات)، به آن می‌پردازد. اشکالات عمده این فرهنگ به‌طور خلاصه چنین است:

- از آنجایی که بر پایه متن چاپ مسکو، و نه نیز نسخه‌بدل‌های آن فراهم آمده، ناقص است و بهتر بود نام آن فرهنگ شاهنامه براساس چاپ مسکو گذاشته می‌شد.
- بسیاری از واژه‌ها و ترکیبات چاپ مسکو را نیز ندارد.
- فرهنگ یک‌دست و هماهنگی نیست.
- واژه‌هایی در این کتاب آمده‌است که در یک فرهنگ تخصصی لازم و ضروری نیست.

- در بسیاری موارد تکرارهای ناب‌جا به آن خدشه وارد کرده و تنها بر حجم کتاب افزوده‌است.

- این فرهنگ به تمامی از بار اساطیری خالی است.

- واژه‌ها و ترکیباتی دارد که معانی آن‌ها درست نیست.

در ادامه برخی از این اشکالات بررسی می‌شود.

باساز

● در دو بیت شاهد، تکلیف خواننده روشن نمی‌شود که «خاور»، «مشرق» است یا «مغرب». درحالی‌که در بیت نخست به‌یقین «مغرب» است و در بیت دوم «باختر» را «مشرق» گرفته و «خاور» را «مغرب»؛ همان‌گونه که در ذیل واژه «باختر» آورده‌اند.

○ آراسته و سامان‌یافته: چنین نامه و خلعت شهریار / ببردند باساز چندان سوار.

● معنای دقیق‌تر «باساز»، «بادم‌ودستگاه و پزررق‌وبرق بردن» است.

بیش‌وکم

○ می‌تواند صفتی پهلوانی باشد که با فشردن پای در رکاب، حالت نیم‌خیزی می‌گیرد تا ضربه گرز او بیشتر و قوی‌تر از حالت نشسته او بر زین اسب باشد و شاید «خمیده» قیدی باشد برای چگونگی حرکت دادن و به گردش درآوردن عمود: عمودی خمیده بزد بر برش / ز نیرو بیفتاد ترگ از سرش.

○ هرچه هست؛ کم و زیاد؛ همه‌چیز؛ هرچه باید.

● «بیش‌وکم» در بیت زیر به رتبه‌ها و درجات لشکریان توجه دارد: نشستند با شاه ایران به هم / بزرگان لشکر همه بیش‌وکم.

تخم بد

● در کتاب‌هایی که داستان‌سرایی کرده‌اند توالی و پی‌درپی بودن حوادث داستان، نقش مهمی در شناخت و درک عناصر و ماجراهای آن دارد. برای نمونه همین بیت است که باید حوادث پیش از بیت را در نظر بگیریم تا بتوانیم معنای «عمود خمیده» را بفهمیم. رستم و سهراب در میدان جنگ تن‌به‌تن همه سلاح‌ها و فنون و ترفندها را به‌کار می‌گیرند، اما نتیجه نبرد به سود هیچ‌کس نیست تا اینکه: گرفتند زان پس عمود

○ دانه و بذر بدی: چنین است گیهان ناپایدار / برو تخم بد تا توانی مکار.

● بیت باید زیر «تخم بد کاشتن» به معنای کنایی «بدی کردن» و «تبهکاری ورزیدن» یا زیر «بد» به معنای «بدی» می‌آمد.

خاور^۱

○ شرق؛ مشرق // مغرب و غروب‌گاه: چو خورشید تابان ز گنبد بگشت / به بالا همی سوی خاور گذشت (شا، ج ۴ / ص ۱۶۸)؛ سوی باختر شد چو خاور بدید / ز گیتی همی رای رفتن گزید (شا، ج ۷ / ص ۸۴).

خواسته

○ آنچه که موجب رفاه و تنعم شود؛ ثروت؛ دارایی؛ مال.

● درحالی‌که در مواردی مانند این شاهد، معنا جور در نمی‌آید: یکی سرو دید از برش گرد ماه / نهاده به مه بر ز عنبر کلاه - به دیبا و گوهر بیاراسته / به سان بهشتی پر از خواسته. دو بیت بالا در وصف رودابه است و در اینجا «خواسته» به معنای مذکور نیست، بلکه به معنی «آنچه دل بخواهد» و «باب میل» است.

دانش افروز

○ دانا و خردمند؛ کسی که دانش از او فروغ می‌گیرد؛ روشنی‌بخش دانش؛ «فردوسی بر این باور است که مرد جنگی خردمند و خردورز نیست» (شا، ج ۲ / ص ۴۱)، اما در این بیت، هر دو صفت، خردمندی و پهلوانی را با هم می‌آورد. (تأکید از ماست): بیامد هم‌اندر زمان پیش او / یل دانش‌افروز پرخاش جوی (شا، ج ۲ / ص ۱۰۵).

● ایراد در معنای «دانش‌افروز» نیست، بلکه به اظهار نظری است که دربارهٔ باور فردوسی کرده که: فردوسی بر این باور است که مرد جنگی خردمند و خردورز نیست، و به شاهنامه، ج ۲، ص ۴۱ رجوع داده. ارجاع آقای رواقی به بیت‌ی است که مربوط به داستان افراسیاب و اغریث است و آن هنگامی است که اغریث از آمل به ری بازگشته، و برخلاف دستور و میل افراسیاب، ایرانیان دربند را رها کرده‌است. این ابیات از زبان افراسیاب به اغریث است که

گران / غمی گشت بازوی کندآوران - ز نیرو عمود اندرآورد خم / دمان بادپایان و گردان دژم (شا، ج ۲، ص ۲۲۳). نبرد ادامه می‌یابد تا اینکه «به سستی رسید این از آن، آن از این» و ناگهان برخلاف معمول جنگ‌های تن‌به‌تن، رستم به سپاه توران، و سهراب به سپاه ایران حمله می‌کنند و این در هنگام غروب آفتاب است. با فرارسیدن شب، رستم و سهراب هر دو به سپاه خود بازمی‌گردند تا در سپیدهٔ فردا دوباره جنگ تن‌به‌تن را ادامه دهند. در اینجا رستم، که به سپاه خود بازگشته، از گئو می‌پرسد که در هنگام غروب آفتاب که سهراب به سپاه ایران حمله کرد، چه اتفاقی افتاد. گئو پاسخ می‌دهد که... به طوس حمله‌ور شد... و عمودی خمیده بزد بر برش / ز نیرو بیفتاد ترگ از سرش. و این درواقع چون ادامهٔ جنگ بوده، اشاره به همان بیتی است که: ز نیرو عمود اندرآورد خم.

نخستین بار شادروان مینوی به «عمود خمیده» اشاره کرده و نوشته‌است: از تعبیرهای دورازذهن شاهنامه بوده و هست... اما از آنجاکه بسیار دقیق بوده‌است این را نیز نوشته که... عمود گاهی بر اثر ضربت خم می‌شود (بیت ۶۹۱) و نیز می‌توان خمیده را قیدی برای نیرو محسوب داشت که رواقی این گفتهٔ مینوی را صفت گرفته. انوری و شعار هم نوشته‌اند «مفهوم کلاً روشن نیست». یاحقی هم نوشته: «شاید عمود خمیده نوعی گرز بوده». خالقی مطلق نیز با توجه به شاهدی از طبری آن را «نوعی گرز سرخمیده» نوشته.

دکتر زرین کوب نیز به رقص دستبند اشاره کرده‌است (← آیدنلو ۱۳۸۲).

دل باز جای آمدن

○ به جای خود برگشتن: دل آمد سپه را همه باز جای / سراسر همه رزم کردند رای.
● سام برای منوچهر از جنگ با کاکوی می‌گوید که هنگام پیروزی بر او دل سپاه باز جای آمده‌است. اینجا «باز جای آمد» یعنی «ترستان ریخت» و «دلشان قرص و محکم شد».

زنگ

○ پاک و درخشان و شفاف: به ساعت از آن آهن تیره‌رنگ / یکی آینه ساخت روشن چو زنگ.
● در اینجا زنگ صفت نیست، بلکه اسم است، چون مشبه به واقع شده‌است. بر مبنای معنای ایشان مصراع دوم چنین می‌شود: «آینه‌ای ساخت روشن مانند پاک و درخشان» درحالی‌که عبدالقادر بغدادی (۱۳۸۲) «زنگ» را به معنای «شعاع آفتاب و ماه» آورده‌است.

ژیان

○ غرنده؛ خشمگین: همی مژده دادش که جنگی پلنگ / از گور ژیان کرد کوتاه چنگ.
● این معنا درست نیست، چون سیندخت مهرباب را آرام کرده‌است و حالا نزد رودابه برگشته و مژده می‌دهد که پدرش (جنگی پلنگ) از رودابه (گور ژیان) چنگ کوتاه کرده‌است. باید افزود که «ژیان» در این بیت به معنای «اندوهگین» و «درمانده» است. چون رودابه در

می‌گوید: بفرمودمت کای برادر بکش / که جای خرد نیست هنگام هش - به دانش نیاید سر جنگجوی / نباید به جنگ اندرون آبروی - سر مرد جنگی خرد نسپرد / که هرگز نیامخت کین با خرد - چنین داد پاسخ به افراسیاب / که لختی ببايد همی شرم و آب. می‌بینیم که فردوسی درواقع تفکر، منش و نوع نگاه افراسیاب را باز می‌گوید و آن باور فردوسی نیست. مگر در داستان برای نشان دادن شخصیت افراد نباید کنش‌ها و واکنش‌های آنان را نشان داد؟

دست‌بند

○ ۱. رشته یا بند و ابزاری که از فلزی گرانبها، گاه با سنگ‌های قیمتی، درست می‌کنند و برای زینت و تزئین به دست می‌بندند: بزرگان کشورش با دست‌بند / کشیدند بر پیش کاخ بلند (شا، ج ۱ / ص ۲۳۴)؛ پرستار پنجاه با دست‌بند / به پیش دل‌افروز تخت بلند (شا، ج ۲ / ص ۲۰۸)... ۳. گروهی که دست یکدیگر را بگیرند و حلقه‌وار به صورت دسته‌جمعی به رقص و شادی پردازند: بر شاه رفتند با دست‌بند / به رخ چون بهار و به بالا بلند (شا، ج ۷ / ص ۳۳۲)؛ به هر شب ز هر حجره یک دست‌بند / ببردند تا دل ندارد نژند (شا، ج ۷ / ص ۳۷۵).
● دو بیتی که برای تعریف ۱ شاهد آمده، به همان مفهومی است که برای تعریف ۳ ذکر شده، زیرا در هر دو مورد، یکی بزم سهراب و دیگری پیوند زال و رودابه است و بزرگان و پرستاران به رقص پرداخته‌اند. بنداری نیز نوشته: و قدام تخته خمسون و صیفه یرقصن بال دستبند.

○ رو برتافتن؛ دور شدن؛ زایل شدن: ز توران فراوان سران کشته شد / سر بخت گردنکشان گشته شد (شا، ج ۲ / ص ۱۶۳).

● بیت باید زیرِ مدخل «گشته شدنِ سر» می‌آمد که در فرهنگ نیامده‌است و نیز بیت دیگر در داستان رستم و سهراب: چنان بُد گمان‌شان که او کشته شد / سر نامداران همه گشته شد. که اگر بخواهیم آن را با توجه به معنایی که رواقی برای «گشته شدن» آورده، معنی کنیم می‌شود: «سرنامداران دور شد، زایل شد» که به نظر درست نمی‌آید. معنای بهتر در اینجا «آشفته و پریشان‌شده» است.

یال

○ قد و بالا؛ بلندای اندام: پر از روغن گاو جامی بزرگ / فرستاد زی فیلسوف سترگ - که این را به اندام‌ها دربمال / سرون و میان و بر و پشت و یال.
● در اینجا «یال» به همان معنای «گردن» است.

موقعیتی نیست که نسبت به پدر، غرنده و یا خشمگین باشد بلکه این مهراب است که خشمگین است.

سرکشی

○ بزرگی و نام‌آوری: چهارم که خوانند اهتوخوشی / همان دست ورزان ابا سرکشی (شا، ج ۱ / ص ۴۰).

● طبق تعریف مؤلف، مصراع دوم می‌شود: همان دست‌ورزان با نام‌آوری و بزرگی. آیا بهتر نیست آن را به صورت ترکیبی «اباسرکشی» (= با سرکشی) بخوانیم و به معنای «زیربارنرو» و «نیرومند» بدانیم؟

فغان برکشیدن

○ ناله و گریه سر دادن: بخندید و زان پس فغان برکشید / طلایه چو آواز رستم شنید.
● باید پرسید مگر گویو دیوانه است که وقتی صدای رستم را می‌شنود نخست بخندد، آنگاه ناله و گریه سردهد؟

گشته شدن [از]

- واژه‌هایی که آوردنشان در یک فرهنگ تخصصی لازم و ضروری نیست.

با نگاهی به دو صفحه ۱۵۸۸ و ۱۵۸۹ فرهنگ شاهنامه این واژه‌ها را می‌بینیم.

شاه حاکم؛ چیره؛ بزرگ و سرور.

شاهان شهبازیاران و پادشاهان (دو بیت شاهد آورده‌اند).

شادی کردن سرور ورزیدن.

شادی کنان در حال شادمانی و خوشی و خرمی.

شاگرد زیردست؛ دستیار.

باید از دکتر رواقی پرسید کدام فارسی‌زبان، حتی بی‌سوادی را سراغ دارند که معنای «شاه»، «شاگرد»، «شادی کردن» و... را نداند. اگر در شاهنامه «شاه» به معنای دیگری

مانند «داماد» آمده بود، آوردن شاهد برای آن توجیه داشت، حال چه رسد به اینکه «شاه» بیاید و پس از آن صورت جمع آن «شاهان» را هم بیاورند و از همه شگفت‌تر «شادی کردن» را برای فارسی‌زبانان معنا کنند «سُرور ورزیدن». اگر این‌گونه واژه‌ها که تعداد آن‌ها در این کتاب فراوان است، مانند صفت‌های تفضیلی در کنار صورت ساده آن‌ها، نمی‌آمد، حتماً این فرهنگ دوجلدی به یک جلد تقلیل پیدا می‌کرد.

– تکرارهای نابه‌جا

در فرهنگ شاهنامه گاه شاهد‌های شعری و گاه واژه‌ها و ترکیب‌هایی که می‌توانست زیر یک عنوان قرار گیرد، تکرار شده‌است. مانند

خفتان جنگ پوشش ویژه جنگ. **خفتان رزم** جامه جنگ.

آیا به‌راستی یکی از این دو «ویژه» بوده‌است و دیگری نه؟

خلعت خسروانی: جامه و دیگر پوشش‌هایی **خلعت خسروی**: هدیه و تحفه و مال و چون کلاه و دستار شاهانه. چیزهای شاهانه.

و آیا «خلعت خسروانی»، «لباس و پوشش و جامه» است و «خلعت خسروی»، «هدیه و مال و...»؟

شاهد‌های این دو صفحه می‌تواند به‌خوبی نشان‌دهنده وضع کل فرهنگ شاهنامه باشد.

– ترکیبات

برای نمونه برخی از ترکیبات «داستان فرود» (← فردوسی ۱۳۷۶) را برگزیدیم تا نشان دهیم هنوز بسیاری از ترکیبات در این فرهنگ شاهنامه نیامده‌است:

به بیشی ماندن

بلندهمت ماندن: کسی کز نژاد بزرگان بُود /
به بیشی بماند سترگ آن بُود (ص ۳۲).

داستان زدن به کام کسی

مطابق میل کسی سخن گفتن و رفتار کردن:
چو بی‌کام‌دل بنده باید بدن / به کام کسی
داستان‌ها زدن (ص ۳۲).

دل سنگ [را] مرجان کردن

دل سنگ را خونین و داغدار کردن: تن ترک
بدخواه بی‌جان کنم / ز خونس دل سنگ
مرجان کنم (ص ۶۱).

دوده و انجمن را درفشان کردن

مایهٔ شادمانی و سربلندی خاندان شدن: بدو
گفت: رای تو ای شیرزن / درفشان کند دوده
و انجمن (ص ۴۰).

و با توجه به نگاهی کوتاه و گذرا به «داستان فرود» (← فردوسی ۱۳۷۶) این‌ها
نمونه‌هایی اندک است که می‌توان نسبت به کل بیت‌های شاهنامه سنجید. بسیاری از
واژه‌ها و ترکیبات دیگر نیز در این فرهنگ نیامده‌است، مانند

بی‌آزار

بدون آسیب: روا باشد اکنون که بردارمت /
بی‌آزار نزدیک او آرمت (شا، ج ۱ / ص ۱۴۴).

خورشید از گنبد گشتن

چو خورشید تابان ز گنبد بگشت / تهمتن
نیامد به لشکر ز دشت (شا، ج ۲ / ص ۲۳۹).

دامن کشیدن شب

گستردن تاریکی: چو خورشید گشت از جهان
ناپدید / شب تیره بر دشت دامن کشید.

کُز گشتن سپهر

[کنایه] بداقبالی: از افراز چون کُز گردد سپهر /
نه تندی به‌کار آید از بن نه مهر (ص ۴۰).

کرکس راهنما بودن**(راهنما بودن کرکس)**

[مجاز] تیزپروازی کرکس را داشتن: مگر پر
کرکس بُود رهنمای / و گرنه بر آن دژ که پوید
به پای؟ (ص ۵۸).

لشکر کشیدن شب بر چرخ

[مجاز] تاریک‌شدن آسمان: چو خورشید
تابنده شد ناپدید / شب تیره بر چرخ لشکر
کشید (ص ۶۱).

گفتار بی‌کار

گفتار بیهوده: به هستیش باید که خستو شوی
/ ز گفتار بی‌کار یکسو شوی.

همانا

در بیت‌های فراوانی آمده‌است.

همی

همی پیلتن را بخواهی شکست / همانا که
آسان نیاید به دست (شا، ج ۱ / ص ۴۰).

یکدست نبودن و ناهماهنگی‌هایی که در این فرهنگ وجود دارد به آن لطمه فراوان زده‌است. به‌طور نمونه در صفحه یکصدوسی‌وسه، دکتر رواقی در بخش «برخی از واژه‌های دشوارخوان شاهنامه» به بدخوانی‌هایی اشاره کرده‌است که مصححان شاهنامه دچار آن بوده‌اند، مانند «پرگست باد»، که دیگران آن را «برگشت باد» خوانده‌اند و... «گرانجی»، به جای «گوانجی»، و جز آن‌ها. اما برخی از این واژه‌ها که در مقدمه آورده در متن نیامده‌است، مانند واژه «برجاس» که در «داستان لهراسب» آمده:

نهادند برجاس گشتاسب گفت که اکنون هنرها نباید نهفت

(ج ۶ / ص ۴۶)

و نیز در داستان سیاوش:

بفرمود تا تخت زرین نهند به میدان پرخاش ژوبین نهند

که مصراع دوم را این گونه تصحیح کرده‌اند «به میدان [و] برجاس ژوبین نهند» که آن را نه زیر «برجاس» و نه زیر «پرخاش» آورده‌اند و نیز «منال» و «مپال»... را، که این‌گونه موارد یکدستی فرهنگ را مخدوش کرده‌است.

از کاستی‌های برجسته این فرهنگ نبودن بیش اساطیری در تدوین و نگارش آن است. در هیچ صفحه‌ای از این فرهنگ ۲۲۲۲ صفحه‌ای نمی‌توان نشانی از توجه به آیین‌ها، باورها و رگه‌های تنیده‌شده در حماسه ملی را بیابید. چگونه می‌شود هشت صفحه درباره «گذارن» و «گذشتن» و ترکیبات آن‌ها آورد، اما هیچ سخنی درباره «از آب گذشتن» و یا «از رود گذشتن» که مفهومی صددرصد اساطیری دارد و جزو الفبای اسطوره‌شناسی است، آن هم در اوج داستان‌هایی مانند «فریدون و کیخسرو» که از آب می‌گذرند، نگفت؟ مگر می‌شود درباره «بیر بیان» نوشت: «خفتانی از پوست ببر که رستم هنگام جنگ می‌پوشید»، ولی درباره مفهوم دقیق آن که استادانی مانند ماهیار نوایی، بهار، محمود امیدسالار، شاپور شهبازی، مهری باقری و به‌ویژه خالقی مطلق (۱۳۷۲، ص ۲۷۵-۳۴۲) به آن پرداخته‌اند، سخن نگفت و همه این‌ها را نادیده گرفت؟ و چگونه می‌توان درباره «آتش» و ترکیب‌های آن (از ص ۱۹ تا ۲۶) سخن گفت اما به آیین و باوری که پس از مرگ سهراب و ایرج و... در به آتش کشیدن پرده‌سرای و باغ و دشت و... اشاره نکرد و تنها گفت که:

آتش اندرزدن [به] جایی (چیزی) آتش در ویران و نابود ساختن.

جایی افکندن؛ به آتش کشاندن؛ سوزانیدن؛

این‌ها درست مانند آن می‌ماند که فرهنگی برای مثنوی معنوی بنویسیم و در آن بیاوریم:

پیر سالخورده

فنا مرگ

برای بهتر روشن شدن مطلب مثالی بزنم؛ دربارهٔ معانی «فر» نوشته‌اند:

۱. شُکوه؛ جلال؛ شأن و شوکت. ۲. فروغ و نوری که اهورامزدا (ایزد) به کسی که شایستهٔ آن باشد

می‌بخشد... ۳. آراستگی و زیبایی؛ شادابی. و در ذیل «فره» آن را به «فر» ارجاع داده‌اند.

نخست آنکه «فر» با «فره» یکی نیست. مهرداد بهار می‌نویسد: «فره» بر اثر

خویشکاری به دست می‌آید... «فره» نیروی رابط جهان انسان و جهان خدایان است (بهار

۱۳۷۶، ص ۱۵۶-۱۵۷). مینوی (۱۳۶۹، ص ۸۱) نیز نوشته‌است که معنای این دو لفظ اندکی

متفاوت است.

علاوه‌براین تعریف شمارهٔ ۲ آن هم دربارهٔ شاهنامه و فرهنگ‌های این‌چنینی دقیق

نیست، چون:

۱. «فر» تنها فروغ و نور نیست، بلکه موهبت و «نیرو» نیز هست که به کسی که

شرایطی خاص دارد داده می‌شود.

۲. آن‌گونه که دکتر رواقی نوشته‌است گویا این واژه دارای مفهومی زردشتی است،

زیرا گفته‌است «اهورامزدا...». درحالی‌که این واژه مربوط به آیین مهری و زروانی است.

در شاهنامه بارها ترکیب «خورشید فر» آمده‌است.

فرهنگ شاهنامه باید دقیق و کم‌عیب باشد. امیدواریم دکتر رواقی در چاپ‌های

بعدی این نکته‌ها و کاستی‌ها را در نظر بگیرد.

منابع:

آیدنلو، سجاد (۱۳۸۲)، «ملاحظات در باب یادداشت‌های شاهنامه (خالقی مطلق)»، نامهٔ ایران باستان،

سال ۳، شمارهٔ ۲.

بهار، مهرداد (۱۳۷۶)، پژوهشی در اساطیر ایران، پارهٔ نخست و دوم، آگاه، تهران.

- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲)، گل‌رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، مرکز، تهران.
- خالقی مطلق، جلال (۲۰۰۶)، یادداشت‌های شاهنامه، بنیاد میراث ایران، نیویورک.
- رادمنش، عظامحمد (۱۳۷۹)، سوگنامه فرود، دانشگاه آزاد، تهران.
- شهیدی مازندرانی، حسین (۱۳۷۷)، فرهنگ شاهنامه، بنیاد نیشابور، تهران.
- طاهری مبارکه، غلام‌محمد (۱۳۸۹)، رستم و سهراب، سمت، تهران.
- عبدالقادر بغدادی (۱۳۸۲)، لغت شاهنامه، به تصحیح زالمان، ترجمه توفیق سبحانی و علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- فردوسی (۱۳۷۶)، شاهنامه براساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران.
- مینوی، مجتبی (۱۳۶۹)، داستان رستم و سهراب، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- هینلز، جان (۱۳۶۸)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چشمه، تهران.

